


نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۷۸ همزمان با جلسه ۸۷۸ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۵ فروردین ۱۳۹۵ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.
محمد خواجهپور، فرزانه استوار، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای دوره ۳۰ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.



نگران نیستم
جوانه‌های من تاریک می‌شوند
اما سیاه نه.
به کوبه‌های زیادی چنگ انداخته‌ام
در این سرما
انگشتانم را سخت
در پوست «تو» پنهان کرده‌ام.
می‌دانی
چشمه‌ها شروه‌خوان طبیعتند؟
برای توست که جاری شده
پیغام دارند برای تو:
پیغام مرگی که در شب گم شد
و در پوست «تو» پنهان.
تو جوانه می‌زنی
نگران نیستم...

سحر السادات حدیقه

در ترس

رو به تفنگ‌های شما
سکوت کرده‌ام
گنجشکی ترسیده‌ام
و این مرا زیبا می‌کند
از مادری زاده شدم که ترسیده بود
از قرن‌ها پیش
و پدرم هر بار ترس را از گمرک عبور داد
هر شب از درس ترس مشق نوشتم
تا بلوغ هراسناکم در یک ظهر تابستانی
در شانزده سالگی دوست پسر نامزد کیرکگارد بودم
با اولین بوسه لرزیدم
با لمس، مرده شدم که
شاید چشمی به نظاره باشد
چون همیشه
با هر آژیر، با هر بوق، با هر خبر روزنامه ترسیدم
تا اکنون که
از این تاریکی بی‌پایان می‌ترسم
دانستن این که با وجود خورشید، این شب است
که در آنیم
و امتداد دست‌های عرق کرده‌ی من
خالی از دست‌های یک «تو» ست
ترسیده از این که این زندگی من است
دیگر از این که بترسم شرم ندارم
این زندگی من است
می‌ترسیده‌ام
و رو به تفنگ‌های شما لبخند می‌زنم.

محمد خواجه‌پور



در باره‌ی داستان

**The Mayor of the Sister City Talks to the Chamber
of
Commerce in Klamath Falls, Oregon**
by Michael Martone

"It was after the raid on Tokyo. We children were told to collect scraps of cloth. Anything we could find. We picked over the countryside; we stripped the scarecrows. I remember this remnant from my sister's obi. Red silk suns bounced like balls. And these patches were quilted together by the women in the prefecture. The seams were waxed as if to make the stitches rainproof. Instead they held air, gasses, and the rags billowed out into balloons, the heavy heads of chrysanthemums. The balloons bobbed as the soldiers attached the bombs. And then they rose up to the high wind, so many, like planets, heading into the rising sun and America..."

I had stopped translating before he reached this point. I let his words fly away. It was a luncheon meeting. I looked down at the tables. The white napkins looked like mountain peaks of a range hung with clouds. We were high above them on the stage. I am yonsei, the fourth American generation. Four is an unlucky number in Japan. The old man, the mayor, was trying to say that the world was knit together with threads we could not see, that the wind was a bridge between people. It was a hot day. I told these beat businessmen about children long ago releasing the bright balloons, how they disappeared ages and ages ago. And all of them looked up as if to catch the first sight of the balloons returning to earth, a bright scrap of joy.

این داستان برنده‌ی اولین مسابقه‌ی بهترین داستان خیلی خیلی کوتاه جهان است که از سوی دانشگاه ایالتی فلوریدا برگزار شده بود و قبلا در مجله‌ی Sundog چاپ شده بود و بعدها در Stern's Micro Fiction منتشر شد. میکائیل مارتون دوباره آن را در کتابش با عنوان Seeing Eye and Double-Wide چاپ نمود. این داستان همچنین در چندین منتخب داستانی دیگر منتشر شده است.

در باره‌ی نویسنده

میکائیل ای. مارتون استاد درس The program in Creative Writing در دانشگاه Alabama و نویسنده‌ی بیش از دوازده جلد کتاب است. او در دانشگاه‌های Syracuse و Iowa State، Harvard نیز تدریس می‌کند و با همسر شاعرش Theresa Pappas و دو فرزندش در شهر Tuscaloosa زندگی می‌کند.

شهردار شهر خواهر - در افاق بازار گانی شهر کلمته فالز ریالت اورگن صحبت می کند

«بعد از حمله به توکیو بود. به ما بچه ها گفته بودند تکه های پارچه جمع آوری کنیم. هر چیزی که توانستیم پیدا کردیم. ما را به دشت های بیرون شهر بردند. لباس های مترسک ها را درآوردیم. ته مانده ی این خاطره را از اوبی^۲ خواهرم به یاد می آورم. خورشیدهای قرمز ابریشمی^۳ مثل توپ بالا و پایین می پریدند. و این تکه ها را زنان نواحی^۴ با پنبه دوزی به هم دوخته بودند. درزها را موم گرفته بودند تا کوک ها در صورت بارندگی در برابر باران مقاوم بمانند. هوا، گازها و تکه کهنه ها توی بادکنک ها در هم می غلتیدند و در عوض سرهای سنگین گل های داوودی را نگه داشته بودند. وقتی که سربازها بمب ها را به بادکنک ها وصل می کردند، بادکنک ها بالا و پایین می پریدند و بعد به سمت آسمان بالا رفتند، آنقدر که مثل سیاره ها روی شان به خورشید تابان و آمریکا بود...»

قبل از اینکه به اینجا برسد، ترجمه را متوقف کرده بودم. به کلماتش اجازه داده بودم به دور دست پرواز کنند. ضیافت ناهار بود. به میزها نگاه کردم. دستمال های سفید سفره مثل قله های رشته کوهی پوشیده از ابر به نظر می رسیدند. ما در این صحنه بالای سرشان بودیم. من یک یون سی^۵ هستم، چهارمین نسل مهاجرین آمریکایی. در ژاپن چهار عدد نحسی است. شهردار پیر سعی داشت بگوید دنیا با رشته هایی که قادر به دیدنشان نیستیم به هم بافته شده است، بگوید که باد پلی است بین آدم ها. روز گرمی بود. به این تاجرهای خسته از بچه هایی گفتم که سال ها پیش بادکنک های روشنی به هوا فرستاده و چطور سال ها و سال ها پیش ناپدید شده بودند. و همه ی آنها به بالا چشم دوخته بودند تا شاید اولین شعاع بازگشت بادکنک ها را به زمین رصد کنند؛ تکه ی روشنی از شادی را.

توضیح

۱- شهرهای خواهر (، sister cities twin towns):

دو شهر در دو کشور مختلف، که با هم روابط اجتماعی فرهنگی و تجاری برقرار می کنند.

۲- اوبی (obi):

کمر بند پارچه ای لباس های محلی ژاپنی (کیمونو)

۳- خورشیدهای قرمز ابریشمی اشاره به پرچم ژاپن دارد.

۴- منظور از prefectures استان ها یا نواحی ژاپن است: (Japan prefectures of)

۵- یون سی (Yonsei):

ژاپنی تبارهای آمریکایی

میکائیل ای. مارتون - ترجمه: نسرين خندان

یک چیزهایی هست که نوشته شده توی من، اما
اونقدر مجاله شدم که دیگه قابل خوندن نیستم.

@gerash

همچنان یک کم بارون می‌زنه و بعد
ول می‌کنه. صدا بارون می‌آد و روز
خوبیه. نه به خاطر بارون به خاطر
این که هوا کمی باروزهای دیگه فرق
داره.

من به این که
دنیا دار مکافاته
اعتقادی نداشتم...
تمام مخلوقات بهم گفتند...
غلط زیادی نکن
پس این همه زجر مال چیه؟!
به نظرتون باید قانع بشم یا دنبال یه
بهانه‌ای منطقی باشم؟

زخمی

فقط وقتی بی‌بی‌م می‌گه «این دنیا
برام پوست تخمه هم نمی‌ارزه» باور
می‌کنم.

@Masoud_gh

فصل دوم؛ مجموعه داستان

از هجده مجموعه داستانی که امسال خواندم، سه تا را پیش تر معرفی کردم: «پسر عیسا»، «دزد و داستان های دیگر» و «ها کردن». الباقی را در گروه بندی های جداگانه معرفی می کنم.

دسته ی یکم؛ مجموعه هایی که هیجان زده ام کردند:

■ «یک کارگاه خوب داستان نویسی»، به حق ترین توصیفی ست که می توانم از کتاب «**هروقت کارم داستانی تلفن کن**» داشته باشم. بیست داستان و یک مصاحبه و یادداشتی کوتاه از ریموند کارور به ترجمه ی اسدالله امرایی و نشر نقش و نگار. کتاب با یادداشتی از نویسنده شروع می شود که محتوی ذکر قولی است از چخوف: «لازم نیست درباره ی آدم های خارق العاده بنویسی که کارهای به یادماندنی می کنند» و این، رویکرد کارور در نوشتن داستان های خارق العاده اش بوده است. درباره ی سبک کارور نمی خواهم چیزی بگویم، ترجیح می دهم تجربه اش کنید.

■ از «**پسر عیسا**» ی دنیس جانسون و «**دزد و داستان های دیگر**» استفانو بنی باز هم نام می برم که هم آورده باشم شان زیر دسته ی هیجان برانگیزها و هم تاکید کرده باشم روی ارادت ام به شان.

دسته ی دوم؛ سلینجر:

سلینجر را در دسته ی متفاوتی قرار دادم چون برایم تافته ای جدا یافته از نویسندگان دیگر است و در نمره دهی به آثارش بخشنده ترم. سه مجموعه داستان از او را امسال خواندم.

■ «**فرنی و زویی**» که دو داستان بود درباره ی گلس ها، خانواده ای خیالی که سلینجر در کتاب های دیگرش هم از آن ها نوشته، خیلی خوب بود. من نسخه ای را خواندم که علی شیععه علی و زهرا میرباقری ترجمه کرده بودند و نشر سبزان روانه ی بازار کرده بود. حدود ۷۵ صفحه اش، شرح اسامی، حوادث و مکان های مذکور در داستان ها بود؛ اغلب غیر ضروری و کسل کننده. ترجمه ی دیگر این مجموعه، متعلق به امید نیک فرجام و انتشارات نیلا است که گمان نمی کنم این اضافه ها را داشته باشد.

■ «**هفته ای یه بار آدمونمی کشه**» برگردان امید نیک فرجام و لیلا نصیری ها و نشر نیلا. چند داستان این مجموعه درباره ی هولدن کالفیلد و خانواده اش است و می شود گفت پیش نویس «ناتور دشت» یا بخش هایی حذف شده از آن بوده است. داستان های دیگرش هم به نوعی به شخصیت های تکراری کتاب های دیگر سلینجر مرتبط اند. داستان های خوبی بودند.

■ سه داستان از میان داستان هایی که سلینجر اجازه ی انتشارشان را نداده بود، سه سال پیش عمومی شد. بابک تبرایی برگردان آن ها را تحت عنوان «**داستان های پس از مرگ**» و به ضمیمه ی مصاحبه ای از سلینجر و نقدهایی بر داستان هایش به نشر زاوش سپرد. داستان اول با نام «اقیانوسی پر از گوی های بولینگ»، داستانی است لذت بخش برای دوست داران «ناتور دشت» و روایت گر روزی ست که هولدن کالفیلد از مرگ برادرش باخبر می شود. دو داستان دیگر، ضعیف اند. ادامه دارد...

عارفه رسولی نژاد



آن روز که سردبیر خواب ماند

جلسه با حضور آقایان اسماعیل فقیهی، ابوالحسن محمودی، مسعود غفوری وحسن تقی‌زاده و خانم‌ها نرگس اسدی، حوریه رحمانیان، ری‌را فقیهی و پرنیا جمالی برگزار شد.

ابتدا ری‌را داستانش را خواند و به دلیل نرسیدن الف تصویر داستان را در موبایل دیدیم. نویسنده‌ی کوچک مورد تشویق همه قرار گرفت. فقیهی گفت که هیچ تغییری در داستان نداده فقط برای بهتر شدن یک [در ناوایی] اضافه نموده. غفوری سعی داشت درونمایه‌ی داستان مبتنی بر دوست بودن حتی با وجود تفاوت‌ها را به ری‌را دیکته کند.

در واتس‌اپ نسرین خندان در مورد داستان ری‌را گفت: تو این داستان نویسنده‌ی کودک به طور ناخودآگاه مسئله‌ی خودشناسی رو مطرح کرده. اینکه نان برای خورده شدن. و سه تا از شخصیت‌های این داستان، چون متوجه این موضوع نیستن در درجه‌های متفاوت احمقن (نفر اول کلاً بی‌خبره، نفر دوم شک داره و نفر سوم هم به فکر راه حل برای یه امر نشدنیه) نفر چهارم با اینکه از این موضوع آگاه، احمقه چون در حال مردن هم نگران حرف مردم.

اثر بعدی که خوانده شد شعر کوتاه سحر حدیقه بود. ابوالحسن

محمودی گفت: این تصویری که به معشوق یا مخاطب از دریچه‌ی اکوسیستم و طبیعت نگاه شده قشنگ نیست ولی چرخشی که از طبیعت به معشوق و برعکس در شعر انجام شده زیباست. مسعود غفوری در ادامه گفت: یک فاعل مجهول داریم که می‌شود هم به شهر نسبت داد و هم به شب و خوانش شعر را دوگانه کرده هر چند نهاد شب بیشتر از لحاظ معنایی به شعر می‌خورد. بعد از آن صحبتی در مورد ابهام در آثار بین اعضا در گرفت و غفوری گفت: ابهام و ابهام در آثار پست مدرن حسن محسوب می‌شود و در داستان کوتاه قاعدتاً با ابهام بیشتری مواجه هستیم.

اثر بعدی ترانه‌ی خانم حسینی بود که نسبت به کارهای قبلی از شاعر کمتر کار شده بود. جدیدن سرسری گرفتن یکی از شاخصه‌های اثر شده که باید در آن تجدیدنظر کند. روی چند نکته مثل خط بو و طرز نوشتن آمیتا باچان به ضرورت قافیه صحبت شد. چرا فقط از زبان محاوره در ترانه استفاده می‌شود؟ این سوال ابوالحسن بود که مسعود این‌طور پاسخ داد: در همه جای دنیا این مرسوم است که از زبان مردم کوچه‌بازار استفاده شود. بماند که در واتس‌اپ خود سمیه توی سر ترانه‌اش زد و جیک ترانه هم در نیامد و از این رهگذر عبدالوهاب نظری رفتار او را مورد نکوهش قرار داد:

به نظرم یک اثر هر چقدر هم بد باشد درست نیست با واژه‌ی «چرت» یا «مزخرف» آن را نقد کرد. هر چند این ترانه از کیفیت پایینی برخوردار است. وزن

و قافیه در چند مصرع رعایت نشده. البته یک ترانه می‌تواند بدون قافیه‌پردازی هم نوشته بشود اما در این ترانه نوعی ناهمگونی دیده می‌شود. نظر غفوری در جلسه در مورد ترانه خانم حسینی:

چارپاره دوم:

آرزوها تو زود دور بریز

آدما بی تو هم ادامه میدن

مثل از خودگذشتگی‌های

غیر معمولی آمیتاب بچن

اجزایش از لحاظ مفهوم به هم مرتبط نیست و بخشی از آن در ذهن شاعر حذف شده. در تمام ترانه حرف از فیلم هندی است در حالی که آخر ترانه با بوم تمام شده که مربوط به نقاشی است.

آخرین نظر در مورد ترانه خانم حسینی در واتس‌آپ، محمدخواجه‌پور:

شاعر تلاش زیادی کرده که تم فیلم هندی رو توی کل کار حفظ کنه اما خیلی موفق نبوده. مضامین زیادی در فیلم هندی است که می‌شد وارد کار شود اما فکر می‌کنم خانم حسینی هم مثل من خیلی فیلم هندی نگاه نمی‌کنن. مضامینی مثل:

تقدیر و شانس اختلاف طبقاتی و گم شدن

حتی فرم کار هم کوتاه‌تر از کارهای مشابه است و شاعر زود سر و ته کار را هم آورده است. کارهای خوب زیادی از خانم حسینی دیده‌ایم که قطعا این کار جزو آنها نیست.

و اما در مورد تم فیلم هندی شهرام پورشمسی نظر دیگری داشتند.

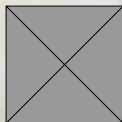
باشد که ترغیب شویم! از سال ۲۰۰۸ به بعد اکثر تولیدات بالیوود با تغییرات زیادی همراه بوده، دیگه کمتر فیلمی از بالیوود میبینیم که تم اصلیش، جدایی و وصال، دارا و ندار و ... باشه. کلا رویکرد و هدف‌گذاری اصلیشون سرگرمی و رویاپردازیست در کنارش کوبیدن سیاست‌های پاکستان و گروه‌های سیاسی و شبکه‌های فساد زیرزمینی.

سرآخر نوبت شعر ترجمه شد. شعر محموله‌ها اثر جان میسفیلد با ترجمه‌ی درخشان و وزین سعید یعقوبی‌زاده. به گفته‌ی خود غفوری این شعر به عنوان نمونه‌ای ترجمه‌ناپذیر به دانشجویان ارائه شده بود در تقابل با شعر سگ تازی از رابرت فرانسیس. شعر از ساختار سه بخشی برخوردار است و در هر بخش یک دوره تاریخی-ادبی مورد توجه قرار گرفته. مترجم توانسته به نحو احسن روح شعراصلی را به ترجمه منتقل کند چه در به‌کارگیری نرمی و خشونت حروف در بخش‌ها و چه در ساختارسیلابی شعر. در بخش اول شعر عصر طلایی (اسطوره‌ای) در بخش دوم عصر نقره‌ای (استعماری) و در بخش سوم عصر آهنی (مدرن) مد نظر است.

کام حاضرین با شکلات گلکسی جناب تقی‌زاده شیرین شد و در پایان جلسه سردبیر و دبیر انتشارات از خواب گران برخاستند ولی الف به هفت برکه نرسید.

یک گونه هم هستند که کاری به مسائل روز و تکنولوژی و اجتماع و تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی و احزاب سیاسی ندارند. کلن توی یک دنیای دیگر هستند. این‌ها خراب رفیق اند، خیلی هم طرفدار شرم و حیا و لعنت و این واژه‌ها هستند. خط قرمزشان بی‌معرفتی و نارفتی است. حتمن هم توقع دارند بعد از دو سال خدمت همان دختر همسایه‌ای که یواشکی همدیگر را دید می‌زدند منتظرشان مانده باشد و از این حرف‌ها. توی دفترهایشان احتمالاً عکس چشم و ابرو می‌کشند و جواد یساری گوش می‌دهند و فیلم فارسی می‌بینند و تف می‌کنند به دنیای نامرد. آدم یاد خالکوبی روی بازو و سیل و زنجیر و کفتر می‌افتد.

سرگرم با
مبارک
مستور و مستور و مستور
کلاهی در کلاس...
مستور و مستور و مستور



@jeannedare0

